

ألين كالفير
ترجمه‌ی شیدا رنجبر

آرتمیس فاؤل آخرین نگهبان

ofoqco.com
info@ofoqco.com
ofokidsandteens
ofokidsandteens

شدن فصل بسیار جالبی از کتاب مجازی ام کمک می‌کند: فاول ناکام!
علامه‌ی دهر رودست می‌خورد. (ناشرها عاشق این عنوان‌ها هستند -
جیرینگ جیرینگ صدای پول می‌آد.)
۶. باز هم برای این باسن کوفتی ام مُسکن سفارش بدهم.
۷. برای آرتمیس گواهی صحت سلامت روانی بنویسم. امروز جلسه‌ی
آخراست.

دفتر دکتر آرگون، شهرهون، موجودات زیر زمین
آرتمیس فاول طاقتش تمام شد. دکتر آرگون دیر کرده بود. این جلسه‌ی
آخر، مثل پنج شش تایی قبلی زیادی بود. محض رضای خدا، دیگر کاملاً
درمان شده بود، در واقع از همان هفته‌ی هجدهم درمان شده بود. هوش
فوق‌العاده‌اش روند درمان را سریع‌تر کرده بود و حالا لزومی نداشت به خاطر
یک روان‌پزشک گِنوم، انگشت‌های شستش را دور هم بچرخاند.
آرتمیس اولش هی توی دفتر قدم زد، چون نتوانسته بود با دیواری از
آب که نور ملایم چراغ‌هایش کم و زیاد می‌شد خودش را آرام کند، بعد یک
دقیقه‌ای توی کابین اکسیژن نشست که دید انگار کمی آرام شد.
فکر کرد، اتاق اکسیژن، واقعاً که و سریع از توی کابین بیرون آمد.
بالاخره در، صدای آرامی کرد و روی ریلش کنار رفت و به دکتر
جربال آرگون اجازه داد وارد دفتر خودش بشود. گِنوم خپل شکم‌گنده

وضعیت بفرنج

از یادداشت‌های شخصی دکتر جربال آرگون، انجمن برادری
۱. آرتمیس فاول که قبلاً به خودش می‌گفت مغز متفکر نوجوان تبه‌کار،
حالا نوجوان نابغه را به آن ترجیح می‌دهد. پس ظاهراً عوض شده است.
(آرین به خودم.)
۲. در شش ماه گذشته آرتمیس مجبور بود هر هفته در درمانگاه من
در شهرهون، در جلسات روان‌درمانی شرکت کند تا بر بیماری بسیار حاد
عقده‌ی آتلانتیسش غلبه کند، مرضی که به خاطر دست‌درازی به جادوی
جن‌وپری‌ها به آن مبتلا شده بود. (حقشه، پسرهای خاکی احمق.)
۳. یادم باشد صورت حسابم را که رقمش نجومی شده به پلیس زیر
زمین بدهم.
۴. به نظرمی رسد آرتمیس درمان شده، آن هم در همان زمان تعیین شده.
یعنی می‌شود؟ اصلاً هم‌چین چیزی ممکن است؟
۵. با آرتمیس در مورد نظریه‌ی نسبی اتم بحث کنم. به جذاب‌تر

لنگ لنگان مستقیم به طرف صندلی اش رفت. خودش را روی بالشتک صندلی انداخت و آن قدر با کف دست روی دکمه های دسته ی صندلی اش زد تا کیسه ی ژلی زیر باسن راستش آرام برافروخته شد. نفس راحتی کشید و گفت: «آخیییش. این باسن داره من رو می کشه. هیچی ساکتش نمی کنه. مردم فکر می کنن دردمی کشن، ولی تا این رو نچشن معنی دردم نمی فهمن.»

آرتمیس که در لحن صدایش هیچ همدردی ای دیده نمی شد، به زبان جنی گفت: «دیر کردی.»

بالشتک گرم، باسن آرگون را کمی آرام کرد و آرگون دوباره با لذت آهی کشید و گفت: «همیشه عجله داری، خاکی، آره؟ چند تا پُک به اون اکسیژنه می زدی یا با دیوار آبی سرت رو گرم می کردی. راهب هی هی می گه این دیوارها ردخور ندارن.»

- من کاهن پیکسی نیستم، دکتر. در ضمن نظر کاهن هی - هی هم کوچک ترین اهمیتی برام نداره. حالا می شه لطفاً کارتون بخشی من رو شروع کنید؟ یا می خواید باز هم وقتم رو هدر بدید؟

آرگون کمی حرص خورد، بعد هیکل گنده اش را جلو کشید و پرونده ای را روی میزش باز کرد: «چرا هرچی عاقل تر می شی، ناخوشایندتر می شی، آرتمیس؟»

آرتمیس پاهایش را روی هم انداخت. از حالت بدنش معلوم بود که

آرام تر شده.

- چرا این قدر عصبانیت تون رو سرکوب می کنید، دکتر. اینا ناشی از چیه؟

آرگون مشتکی کارت را از توی پرونده برداشت و گفت: «مثل اینکه قراره به وضعیت تو رسیدگی کنیم، مگه نه؟ حالا چندتا لکه جوهر نشونت می دم و توبه م می گی این شکل ها به نظرت شبیه چیه؟»

آرتمیس غرغری طولانی و اغراق آمیز کرد: «دوباره لکه های جوهر. وای، خواهش می کنم. عمر من خیلی از عمر شماها کوتاه تره، دکتر. این قدر وقت گران بهای من رو با این آزمایش های من درآوردی بی ارزش تلف نکنید. مثل اینه که فال تفاله ی چای یا قهوه ترک بگیریم.»

آرگون با اعتراض گفت: «خوندن لکه های جوهریه روش کاملاً موثق در بهداشت روانیه. امتحان شده و مطمئن.»

آرتمیس با غرولند گفت: «روان پزشک ها روی خود روان پزشک ها امتحانش کردن؟»

آرگون یکی از کارت ها را محکم روی میز کوبید: «توی این لکه ی جوهر چی می بینی؟»

آرتمیس گفت: «یه لکه ی جوهر می بینم.»

- آره، ولی لکه ی جوهره به نظرت شبیه چیه؟

آرتمیس با لبخند مسخره ای که عصبانیت فوق العاده اش را نشان